

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وپر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - اول جنوری ۲۰۱۵

شرح چند ضرب المثل کابلی

(قسمت اول)

مقوله "مثل" یا "ضرب المثل" و یا "مثل"، زبانزد عام و خاص مردم ما و بلکه ورد زبان تمام مردم دنیاست؛ کسی نیست، که از آن بیخبر باشد و یا که در آرشیف قفس سینه خود، درجن درجن از آن را انبار نکرده باشد. آوردن نام "مثل" بر زبان - به همان آسانی و روانی که هست و حتی روانتر از آب روان - وقتی پای تشخیص درستش به میان آید، پای خر زیده ترینها هم در گل فرو میماند؛ چنان که پای خر نخبگان و مشاهیر این فن در گل بند مانده است. بسا کسان شوق جمعآوری و تألیف و تدوین و معرفی امثال را کرده و مجموعه هائی از آن را بیرون هم داده اند، ولی وقتی امثال معرفی شده ایشان را از نظر بگذرانیم، اگر قسمتی واقعاً به حق حیثیت "مثل" را دارند، متباقی چیزهائی اند، که هر چیزی دگر بوده میتوانند، غیر از ضرب المثل. اینها واقعاً فحوای همان قصه معروف را مصداق میدهند، که:

«سالها در باغ باشی و انار شیرین ندانی!!!»

و قصه به معنی، این طور است:

کسی از مشاهیر "اولیاء الله" - فکر کنم "ابراهیم ادهم" بوده باشد - را به باغبانی گماشتند. در باغ انواع میوه و دانه وجود داشت؛ از سیب و ناک و انگور و اقسام آلو گرفته، تا انار و بهی و چی و چی و چی. باغبان سالهای سال باغبانی میکرد و به وظیفه خود هم سخت پایبند و کوشا بود. روزی از روزها صاحب باغ شوق دیدن باغ و خوردن میوه باغ خویشتن خویش را کرد. فصل انار بود؛ به باغبان گفت:

انار شیرین بیار، بیاورد، تُرُش بود!!!

باز گفت:

انار شیرین بیار؛ بیاورد، تُرُش بود!!!

القصة که این کار چندین بار تکرار گشت و صاحب باغ مزه انار شیرین را چشیده نتوانست. بالآخره عاصی و کُفُری و با عتاب از باغبان خود پرسید:

«سالها در باغ باشی و انار شیرین ندانی؟؟؟»

و باغبان با خونسردی در جواب گفت:

«من برای نگهداری باغ بیوده ام، نه برای خوردن میوه و دانه!!!»

گویا آن باغبان امین و پاکنفس در تمام سالهائی، که باغبانی میکرده است، از ترس وجدان و از ترس حلال و حرام "شرع انور"، حتی یک بار هم میوه ای را به دهان نبرده بود. این قصه به ما می آموزاند، که در باغستان ضرب المثلها نیز باغبانان پاکنفس بسیارند؛ باغبانان پاکنفسی که سالها با مثل و ضرب المثل سر و کار داشته اند، ولی "مزه اصلی" ضرب المثل را نچشیده اند. چنین باغبانان هم در وطن ما و هم در کشور ایران بسیار بوده اند؛ از بزرگان گرفته تا خُردان و از نامداران گرفته تا کمنامان و بینامان. اکثریت مطلق این "باغبانان" در مجموعه های امثال خود، عباراتی را جمعآوری کرده اند، که لااقل نیم آنها حُکم "ضرب المثل" و "مثل" را ندارد.

اینها در واقع به مانند همان حافظان قرآن اند، که قرآن را سر تا پای با شد و مد و زیر و زبر و با حفظ تمام مراتب تجوید، به حافظه سپرده و هزاران بار قرآن را از بر خوانده و باصطلاح "بُرُرس" خوانده اند، ولی وقتی معنای آیه ای از هزاران آیت قرآن را از ایشان بخواهی؛ در میمانند و لاجواب. با تأسف، که حال و حالت اکثریت مطلق مؤلفان ضرب الامثال فارسی/دری در ایران و افغانستان چنین است!!!

اندک مکثی بر انتقال درست زبان مردم:

وقتی کسی قاموس لغات میسازد و یا ضرب المثلها را جمع کرده تقدیم مردم میکند، نباید شرم و حیائی در شرح و بیان کلمات و عبارات داشته باشد و یا از مُجامله و محافظه کاری کار بگیرد. همان قسمی که عوام الناس کلمات باصطلاح "رکیک" و "ناگفتنی" را بدون ترس و لرز بر زبان می آرند، راوی و ناقل هم نباید ترسی از ارائه چنین کلمات داشته باشد. جهت پیش کشیدن مدعا بزرگترین مجموعه ضرب المثلهای دری افغانستان، اثر محترم داکتر عنایت الله شهرانی را مد نظر میگیریم. در دسترس من دو چاپ این مجموعه به قرار ذیل قرار دارند:

– چاپ اول، ۲۳ آگست ۱۹۹۹ (اول سنبله ۱۳۷۷) – هیوارد کلیفورنیا، امریکا

- چاپ دوم، ۲۳ آگست ۲۰۰۱ (اول سنبله ۱۳۸۰) - لاهور، پاکستان

اولاً باید از اعماق دل از تلاش و زحمتکشیهای بیدریغ جناب شهرانی در جمعآوری این اندازه ضرب المثل ممنون بود. تدوین چنین یک مجموعه ای به یقین وقت بسیار و حوصله ای سرشار را به کار داشته است؛ و من بدین مناسبت به داکتر صاحب صمیمانه تبریک میگویم و این کار ایشان را کاری بزرگ در عرصه ارائه و حراست فرهنگ مردم ما میدانم. به یقین که تدوین چنین اثر فخیم، بدون کمبود و نارسائی بوده نمیتواند و من با تمام احترامی که به کار جناب شهرانی دارم، از ذکر چند نکته انتقادی گزیری ندارم، امیدوارم که جنابشان مراتب را برای چاپهای آینده جداً مد نظر داشته باشند.

۱ - تفکیک ضرب المثل از اصطلاحات و در هم نیامیختن آنها

قسمی که در صدر نوشته آوردم، با تأسف که حدوداً نیم مثلهای این مجموعه، خارج از چوکات ضرب المثل است و جناب شهرانی در تفکیک مثل و اصطلاحات عامیانه دچار آشفتگی گردیده است. درین مورد در سابق هم مقالاتی در پورتال آزاده "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" منتشر ساخته ام.

۲ - مراعات امانتداری در انتقال پیام مردم

داکتر عنایت الله شهرانی در بسا مثلهای، به خاطر به اصطلاح رعایت مراتب ادب کلام و مد نظر گرفتن چنین ادب "کاذب"ی، الفاظ اصلی ضرب المثلها را تغییر میدهد، که این کار امانتداری را در انتقال پیام و گفته مردم و هر آنچه هست، صدمه میزند؛ از بهر مثال:

- ضرب المثل "نداری کون کاری، چرا ارزن بکاری" را به خاطر حیای متظاهر، در هیئت "نداری دست کاری، چرا ارزن بکاری" قید میکند. داکتر صاحب حتماً میدانند، که "کون کاری" یک اصطلاح عام و پذیرفته عوام کابلی ماست، که هیچ کس از گفتنش عار ندارد، پس نتوانش با کلمه ای غریب و ترکیبی بیگانه از ذهن مردم، تعویض کرد؛ آن هم چه ترکیبی!!! "دست کاری" یعنی چه؟؟؟ "دست کاری" نه در بین مردم تداول دارد و نه ارتباط منطقی کلمات را در ترکیب خود برقرار ساخته میتواند؛ ازین رو استعمال آن بجای "کون کاری"، یک افتضاح و تهمت بر صحت و سلامت زبان مردم است!!!

- مثل "مهمان سگ صاحبخانه است" را در هیئت "مهمان تابع صاحبخانه است" ثبت کرده است. جناب داکتر به خاطر این که برای مهمان کلمه "سگ" را استعمال نکند، از دل خود کلمه "تابع" را جانشین "سگ" ساخته است. نمیدانم که ایشان چه فکر میکنند؛ گفته مردم برایشان معتبر است و یا "حرمت کاذب" به کلمات مردم ما در این مثل صریحاً و بدون مجامله ای، کلمه "سگ" را استعمال میکنند، مگر جناب داکتر که خود را راوی گفتار مردم ساخته اند، چرا لفظ

مردم را تحریف میکنند؟؟؟ چنین کار غیر مسؤولانه ای، اصل امانتداری در "انتقال پیام مردم" را جداً صدمه میزند!!!

هر مؤلفی که قد علم میکند و دست و آستین بر میزند، تا فرهنگ مردم را که امانت مردم است، انتقال بدهد، باید این شجاعت را هم داشته باشد، که تمام کیف و کان موضوعات را همان طور که هست، انتقال بدهد؛ خواه در عرصه تدوین لغات و اصطلاحات و یا در تدوین ضرب المثلهای. داکتر شهرانی باید از مرحوم استاد عبدالله افغاننویس و یا مرحوم پوهاند محمد نسیم نگهت سعیدی یاد میگرفتند، که در فرهنگهای معروف خود، "لغات عامیانه فارسی افغانستان" و "قاموس دری - انگلیسی"^۱، هیچ ستر و حجاب کاذب را سد راه انتقال پیام مردم نساخته اند!!! وقتی که در مورد مؤلفان ضرب الامثال چنین قضاوت تُند و گزنده کرده میروم، خواننده عزیز حتماً خواهد پرسید، که پس بفرمای و ضرب المثل را خود بر ایما تعریف و مشخص بنمای!!! و عده میدهم که موضوع را ضمن مقاله ای مستقل تقدیم خوانندگان عزیز بنمایم.

باید با صراحت تذکر بدهم، که ضرب المثلهای و اصطلاحات کابلی را که در ظرف حدوداً سی سال جمعآوری و ثبت کرده ام، همه مستقیماً از زبان مردم ما گرفته شده و از هیچ کتاب و اثر و منبع مکتوبی اقتباس نگردیده اند. البته آنچه از زمانه های قدیم در حافظه ام بوده، همان طور محفوظ مانده است. اینک چند مثل کابلی با شرح مختصر آنها:

۱- زمین سخت و آسمان دور

در مورد حصر بودن چاره گفته شود، که هیچ فریادرسی وجود نداشته باشد، نه مردم به داد کسی برسند و نه از گشایش خداوندی اثری دیده شود.

۲- کم خوردن آهو پریدن، پُر خوردن ماهی تپیدن

این مثل حکمت آمیز، توصیه به کم خوردن و احتراز از پر خوری میکند؛ خصوصاً از طرف شب، و امتثالاً دلیل و شاهد از طبیعت می آورد. یعنی اگر کسی کم بخورد، چنان سبک میباشد، که به مانند آهو میتواند خیز و جست بزند و متحرک باشد. در حالی که با پر خوری، بدن چنان سنگین و کسل میگردد، که آدم مثل ماهی ازین پهلو به آن پهلو بتپد و خواب نا آرام داشته باشد.

^۱ - "قاموس دری - انگلیسی" که اثر تیمی باصلاحیت از ادیبان افغان و امریکائی تحت سرپرستی پوهاند مرحوم استاد "محمد نسیم نگهت سعیدی" بوده و از طرف "مرکز مطالعات افغانستان" مربوط به "پوهنتون نبراسکا" ایضاً در سال ۱۹۹۳ چاپ و منتشر گشته است، بهترین، جامعترین و دقیقترین قاموس نوع خود است، که بر اساس برداشتهای علمی زبانشناسی جدید نوشته شده است. اگر این قاموس با اندک صرف مساعی به دری آورده شود، بهترین فرهنگ "دری - دری" از آن درست خواهد شد، که احتیاجات میرم افغانان را مرفوع ساخته و ما را از فرهنگهای چاپ ایران، که صرف فارسی ایران را مد نظر داشته و در حد زیادی به درد دری افغانستان نمیخورند، بی نیاز خواهد ساخت. امید است که در زمینه معرفی این قاموس و الامقام منحصر به فرد و بدون رقیب، به زودی مقاله ای مستقل تقدیم کنم.

۳- کدام زاغ اس، که بی داغ اس (مثل زنان)

این مثل زنان کابلی و مشعر بر آنست، که هیچ کسی نیست که داغی ندیده باشد.

۴- دردم از خدا و گلیم (گله ام) از همسایه

این هم مثل زنان کابلی ست و در موردی گفته شود، که کسی دچار مشکلی گردد، و دیگران را مقصر بدانند.

۵ - ده شرنی شرنی زن و شوئی، ده تلخی تلخی جان کنندن!!!

(در شیرینی، شیرینی زناشوئی، در تلخی، تلخی جان کنندن!!!)

یعنی همان قسمی که در بین تمام شیرینیها، شیرینی زناشوئی تاپ و بی رقیب است، در بین تلخیها، تلخترین همه، "تلخی جان کنندن" است!!!

این مثل را از زبان بابیه کبیر - باغبان بسیار سابقه دار باغ دارالامان - نقل میکنم که در پروگرام شبخند آقای آصف جلالی حضور مییابد. طرز گپ زدن، آداب معاشرت و ادب کلام یک مرد کهنسال دیهکی کابل واقعاً خیلی جالب است و من لنک کلیپ آن را می اندازم، تا عزیزانی که تاکنون آن را ندیده اند، از آن و خصوصاً طرز گپ زدن زیبای عامیانه اش لذت ببرند. دیدن این کلیپ را جداً توصیه میکنم:

https://www.facebook.com/permalink.php?id=392933107486266&story_fbid=3957778

[53868458](#)

۶- ده به دیوانه خنده، دیوانه به ده (ده به دیوانه خندد، دیوانه به ده)

در حالی گفته میشود، که دو طرف معامله یکدگر را به چشم تمسخر ببینند - یکی به حق و دیگری به ناحق. بلی؛ زمانه که پار آخر شد، حالتی دست میدهد، که اهل قریه دیوانه را مسخره بسازند. اما دیوانه هم که در کار خود هشیار است، آرام ننشیند و به زعم و رسته خود اهل ده را خيله خند بگرداند.

شرح صرفی کلمه "دیوانه":

"دیوانه" (به یای مجهول) منسوب به "دیوان" است و "دیوان" جمع دری کلمه "دیو". یعنی همان قسمی که دیوها کارهای سرچپه میکنند، کارهای آدم دیوانه هم از چوکات انسانهای عاقل خارج است.

۷- ده خانیس (در خانه اش) یک کپه آرد یافت نمیشه، پشت بامبش نُو تا تندور

در مورد انسانهای خودنمای گفته شود، که لین و دین و شن و فریشان همه عالم را بگیرد، ولی در واقعیت امر در بساطشان چیزی نباشد!!!

۸- مرغ که چاغ شد، کونش تنگ میشه

در مورد انسانهای سخت و سگت و کنسک گفته شود، که هر قدر پولدارتر شوند، به همان اندازه امساک ایشان هم بیشتر می‌گردد؛ همان قسمی که وقتی مرغ ماکیان چاق گردد، از تخم دادن میماند.

۹- خاله خاله بیه که جنگ بزور کنیم!!!

این هم مثلی از زنان کابلی ست، و در موردی گفته شود، که زنان بین خود جور نیابند، و حق و ناق(ناحق) بهانه بتراشند و باهم در آویزند.

۱۰- خانی موره شکم طوفان اس(خانه مور را شبنم(شکنم) طوفان است)

در مورد آسیب پذیری مسکینان و بیچارگان گفته شود، که به اندک ضربه ای بساطشان بشکند. بعض مردم کابل "شبم" را "شکنم" تلفظ میکنند و بدین فکرند، که شب آن قدر کم نم کرده باشد، که آدم را به شک بیندازد، که نمی صورت گرفته یا نی.

۱۱- همو زمینی میدانه، که آتش سرش میسوزه!!!

یعنی از درد و آلام کسی، دیگران خبر نمیشوند، مگر این که در عین موقعیت قرار گیرند.

۱۲- قصاب قصابی میکنه و کلبچه روز خوده گم

در مورد روزگذرانی بیهوده گفته شود. "کل بچه" کنایه از آدم بی پروگرام و بی روزگار است. فحواي مثل اینست، که قصاب مصروف کار قصابی خود است، اما کل بچه تری تری و عاطل و باطل سیل قصاب و کارروائیهایش را کرده و بیهوده روز خود را تیر میکند.

۱۳- او که از سر پرید، چی یک نیزه، چی صد نیزه!!!

(آب که از سر پرید، چه یک نیزه، چه صد نیزه!!!)

در موردی گفته شود، که انسان تمام امکاناتش را آزموده و دیگر کاری ازش ساخته نباشد. در آن صورت تراکم بیشتر مشکلات برایش تفاوتی ندارد؛ عیناً به مانند حالتی که آب از قد آدم بالاتر بپرد، چون دیگر بی تفاوت است، که یک گز بالاتر بپرد یا صد گز. البته این در حالتی صدق میکند، که آدم آبازی را بلد نباشد، و مردم عادی ما همه چنین باشند.

۱۴- نداری کون کاری، چرا ارزن بکاری؟؟؟

استاد مرحوم عبدالله افغاننویس "کون کار" و "کون کاری" را کنایه از "بازوی کار" میدانند. مراد از "کون کاری" همانا توانائی و ظرفیت کسی در پیشبرد کاری پر درد سر است. مُفاد مثل اینست، که وقتی کسی ظرفیت پیشبرد کار پر جنجالی را نداشته باشد، اصلاً نباید به چنین کاری دست بزند.